

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: محبت بین انسان ها ۴

تاریخ: ۲۵ شهریور ۱۳۸۷؛ ۱۴ شعبان المعظم ۱۴۲۹

مکان: اصفهان، حوزه علمیه ملا عبدالله

موضوع بحث در خصوص عوامل ایجاد محبت در دیگران بود که در جلسه گذشته به سیزده مورد از آن اشاره کردیم و در این جلسه به ادامه همان بحث می پردازیم.

۱۴. ورع

چهاردهمین عامل ایجاد و تقویت محبت، ورع داشتن است.^۱

ورع که همان تقواست و منظور از آن رعایت حدود الهی است که در حد بالای آن، به دوری از شبهات هم سرایت می کند؛ یعنی انسان با اهل ورع شدن، از چیزهایی که نمی داند حلال است یا حرام، هم فاصله می گیرد. همین ورع داشتن، موجب تولید محبت می شود.

ارتباط ورع با محبت

همان طور که قبلاً اشاره شد، قوی ترین عامل ایجاد محبت، دین است. و از آنجا که یکی از برجسته ترین مصادیق دینداری، ورع و رعایت حدود الهی است. هرگاه ورع در وجود انسان قرار گرفت، آثار فراوان و مختلفی از آن ظاهر می گردد.

آثار ورع

آثاری که در اثر ورع داشتن نصیب انسان می شود، با محبت به دیگران نیز ارتباط دارد که به برخی از آن اشاره می کنیم.

۱. نفس سالم

یکی از آثار ورع داشتن، نفس سالم و صالح است.^۲ انسانی که سلیم النفس است، در روابط اجتماعی خود مراعات انصاف و مساوات را می نماید. و همان طور که بیان شد این دو (انصاف و مساوات) نیز از عوامل مهم و مؤثر برای ایجاد محبت اند.

۲. پرهیز از کارهای پست

انسان با ورع، از کارهای پست و بچه گانه، و کارهایی که در شأنش نیست، دوری می جوید^۳ و در اثر همین وقار و سنگینی محبوب مردم می شود. برای همین وقتی کمی مرتکب اعمال پست و بچه گانه می شود از چشم مردم می افتد.

۱. قال [ابو محمد العسکری] (علیه السلام): «مَنْ كَانَ الْوَرَعَ سَجِيَّةً وَ الْكِرْمَ طَبِيعَةً وَ الْحِلْمَ خَلْقَةً كَثُرَ صَدِيقُهُ وَ النَّتَاءُ عَلَيْهِ وَ اتَّصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ النَّتَاءِ عَلَيْهِ»

بحار الانوار، ج ۷۵، بیروت، ص ۳۷۹.

۲. قال علی (علیه السلام): «تَمَرَةُ الْوَرَعِ صَلَاحُ النَّفْسِ وَ الدِّينِ» غرر الحکم و دررالکلم، ۳۲۸.

۳. قال علی (علیه السلام): «بِالْوَرَعِ يَكُونُ التَّنَزُّهُ عَنِ الدَّنَائَا» غرر الحکم و دررالکلم، ص ۳۰۱.

مصادیق پستی

پستی و سبکی انسانی که به این گونه کارها مشغول است فقط در اعمال او نیست؛ بلکه در گفتار نیز سرایت کرده و موجب سبک صحبت کردن می شود.

عده ای نیز گمان می کنند که سبک حرف زدن نشانه خلوص و یگانگی انسان است، اما نه تنها این چنین نیست، بلکه نشانگر اعتقاد زشت گوینده است؛ یعنی گوینده با کیفیت صحبت کردنش به مخاطب می فهماند که تو در دید من مانند یک کودکی و من همان طور که با کودکان صحبت می کنم با تو صحبت می کنم و از طرفی اگر با احترام و نیکو با کسی سخن گفت نشانگر این است که در فکر خودش او را بزرگ و محترم می شمارد.

سیره اولیای خدا

مرحوم والد (رحمة الله علیه) درباره مرحوم حاج آقا رحیم ارباب (رضوان الله تعالی) می فرمودند: «ایشان در هنگام صحبت کردن با کودکان نیز از الفاظ جمع استفاده می کردند و برای مثال وقتی می خواستند حضور کودک و صحبت کردن او را بیان کنند، می فرمودند: «آمدند اینجا و گفتند» به طوری که هرکس نمی دانست گمان می کرد در مورد فرد بزرگ و با شخصیتی سخن می گویند».

وقتی کسی به یک کودک این گونه احترام می گذارد، ببینید این عمل چه تأثیری در دیگران گذاشته و چه قدر علاقه آن ها را به ایشان زیاد می کند. گاهی نیز این حالت (سبک صحبت کردن) برای انسان، عادی می شود و این شخص وقتی در حرم اهل بیت (علیهم السلام) هم حضور پیدا کرد نسبت به امام با بی ادبی و سبکی صحبت می کند. در حالی که اگر کسی اهل معرفت باشد و این گونه با امام صحبت کند، شدیداً سقوط می کند و مانند کسی که کار حرامی مرتکب شده از خداوند دور می شود.

انسان وظیفه دارد به اندازه درک و فهمش، با دیگران مؤدبانه و با احترام صحبت کند و اگر کسی با شخصیت بزرگی همچون مرجع تقلید عمداً سبک صحبت کند و به شخصیت او توهین کند، کار حرامی انجام داده و از عدالت ساقط می شود. بنابراین، ورع انسان را از کارهای پست دور می کند و همین موجب جلب محبت دیگران می شود.

۳. دوری از گناه

از دیگر آثار ورع ترک معصیت است^۴ که طبیعتاً مردم به انسان با ورعی که گناه از او سر نمی زند، علاقه مند می شوند.

۱۵. کرامت

پانزدهمین عامل ایجاد محبت در دیگران، کریم بودن است. صفت کرم از صفات بسیار با ارزشی که بعضی محبت دیگران را در آن منحصر کرده اند.

آثار کرامت

کرامت آثار با ارزشی را برای انسان به ارمغان می آورد که هر کدام عامل خوبی برای ایجاد محبت در دیگران است که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۴. قال علی (علیه السلام): «مَنْ زَادَ وَزَعَهُ تَقَصَّ إِثْمُهُ» غرر الحکم و دررالکلم، ص ۶۱۰.

۱. انسان کریم قبل از اینکه کسی از او در خواست کند با نیازمندان کریمانه برخورد می کند و به جای اینکه نیازمند به سراغش بیاید او به سراغ نیازمند می رود تا به آنها اکرام کند و به شایستگی و نیکی به آنها کمک نماید.
- اعمالی که انسان انجام می دهد گاهی از جانب دین اسلام به انسان واجب شده است که به آن تکلیف گویند، مانند اعمال واجب دین مثل خمس و... .
- گاهی هم الزام وجوبی روی آن عمل نیست و انجام و ترک آن به اختیار مکلف است این قسم را اعمال تبرئی گویند که اعمال مستحبی مانند صدقه غیر واجب از این قبیل است.
- انسان کریم، تبرء به کارهای معروف دارد یعنی برای کارهای خوب ابتدائاً اقدام می کند.^۵
۲. انسان کریم حسن خلق دارد و گشاده رویی و تبسم در چهره اش نمایان است.^۶
۳. انسان کریم روحیه کظم غیظ دارد و خشم خود را فرو می برد.^۷
۴. با حیا است و برای همین چشم در چشم دیگران نمی دوزد و چشمهایش را پایین می اندازد به خصوص در مواجهه با گناه چشمش را فرو می بندد.^۸
۵. انسان کریم «حُسن اصطبار» دارد.^۹ «اصطبار» از «صبر» است یعنی صبر را به خود تحمیل می کند و اگر چه فشار های روحی فوق العاده ای به او وارد می شود اما شدت صبر را به خودش تحمیل می کند. این صفت علاقه اطرافیان را به شدت به انسان جلب می نماید.
۶. انسان کریم مالک زبان خویش است^{۱۰} و هر حرفی را به زبان جاری نمی کند.
۷. انسان کریم بذل احسان دارد.^{۱۱}
۸. انسان کریم صاحب طینتی نیکو، سرشتی پاک است.^{۱۲}
۹. از انسان با کرامت کارهای ناپسند و پایین تر از شأن، دیده نمی شود.
۱۰. نسبت به نفس خویش در کارهای حرام بخیل است یعنی به شدت نفس خود را از کارهای حرام منصرف می کند.^{۱۳}
- به عبارت دیگر نفس انسان در خواهش های خویش حد و مرزی ندارد، و هر آنچه را میل داشته باشد - چه حلال و چه حرام - طلب می کند. اما انسان کریم نفس خویش را به شدت از آلوده شدن به گناه محذور می دارد.

۵. سَأَلَ مُعَاوِيَةَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْكِرْمِ وَ التَّجْدَةِ وَ الْمُرْوَةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا الْكِرْمُ فَالْتَّبَرُّعُ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْإِعْطَاءُ قَبْلَ السُّؤَالِ وَ الْإِطْعَامُ فِي الْمَحَلِّ الْخَيْرِ» مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۳۴۲.

۶. من مواظط الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام): «... ثَلَاثَةٌ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ غَضُّ الطَّرْفِ الْحَدِيثُ» بحار الانوار، ج ۷۵، بیروت، ص ۲۳۲.

۷. همان.

۸. همان.

۹. قال علي (عليه السلام): «الْكِرْمُ حُسْنُ الْإِصْطِبَارِ» غرر الحكم و دررالکلم، ص ۵۹.

۱۰. قال علي (عليه السلام): «الْكِرْمُ مَلِكُ اللِّسَانِ وَ بَدَلُ الْإِحْسَانِ» غرر الحكم و دررالکلم، ص ۷۷.

۱۱. همان.

۱۲. قال علي (عليه السلام): «الْكِرْمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَ اجْتِنَابُ الدَّيَّةِ» غرر الحكم و دررالکلم، ص ۸۷.

۱۳. قال علي (عليه السلام): «أَمَلِكُ عَلَيْكَ هَوَاكَ وَ شَحَّ بِتَفْسِكَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ حَقِيقَةُ الْكِرْمِ» غرر الحكم و دررالکلم، ص ۱۳۸.

۱۲. شهوت، در وجود انسان کریم بسیار خوار و ذلیل است؛^{۱۴} زیرا نفس خود را بسیار بزرگوار می داند و به خاطر آن بزرگواری، حاضر نیست خود را به شهوت آلوده کند.

۱۳. دنیا در دید انسان کریم بسیار پست و بی ارزش و برای همین حاضر نیست خود را به آن آلوده کند.^{۱۵} اما انسان های تنگ نظر دنیا در دیدشان بسیار ارزشمند است، و در استفاده از آن بسیار دقیق و با حساب و کتاب عمل می کنند و حاضرند برای اندکی پول ارزش خود را پایین آورده و ساعت ها با مشتری بحث کنند. برای مثال گاهی افراد تنگ نظر در جلسه خواستگاری برای چند سکه ساعت ها وقت صرف می کنند تا مقدار مبلغ مهریه را بالا ببرند و یا پایین بیاورند و غافل است از اینکه این یک ساعت عمر، بیش از چند هزار سکه ارزش دارد. انسان کریم در معاشرت خود مراقب حال دوستانش نیز هست و دوستان قدیمی اش را حفظ می کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ كَرَّمَ الْمَرْءَ... حِفْظُهُ قَدِيمٌ إِخْوَانِهِ»^{۱۶} (از نشانه های کرامت شخص این است که... دوستان قدیمی خود را حفظ کند).

۱۶ - حلم

شانزدهمین عامل ایجاد و یا ازدیاد محبت حلم است. حلم از ویژگی های بسیار مهم و با ارزشی است که برکات زیادی را در وجود انسان قرار می دهد.

برکات مهم حلم

حلم در وجود انسان دو برکت را نصیب شخص می کند. یکی اینکه در هنگام مصیبت ها، خیلی خویشتن دار است و بلا و مصیبت او را از پا در نمی آورد و از طرف دیگر در معاشرت با دیگران، اگر با بی ادبی و اهانت انسان های جاهل روبرو شد به خاطر ظرفیت بالایی که در وجودش نهفته است، حلیمانه برخورد می کند و با صبر و بردباری و بدون عکس العمل منفی از کنار آن می گذرد. قرآن کریم نیز در این باره می فرماید: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^{۱۷} (و چون نادانان آنها را [به گفتار ناروا] طرف خطاب قرار دهند آنها سلام [سخنی مسالمت آمیز و دور از خشونت] گویند). اما انسانهایی که به صفت غضب آلوده اند، در مقابل توهین دیگران آرام ننشسته و سریعاً انتقام می گیرند. بنابراین کسی که به صفت حلم آراسته شده است، دیگران نیز به او علاقه مندند و در مقابل، انسان غضبناک و خشم آلود مورد نفرت مردم واقع می شود. به هر حال عامل بسیاری از جدایی ها بین زن و شوهر و یا بین دوستان، خشم و غضب بی جا است و اگر صفت حلم در زندگی مردم حاکم شد غالب این نزاع ها و کشمکش ها و جدایی ها حل می شود.

^{۱۴}. قال علی (علیه السلام): «مَنْ كَرَّمَ عَلَى نَفْسِهِ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ» غرر الحکم و دررالکلم، ص ۶۳۷.

^{۱۵}. قال علی (علیه السلام): «مَنْ كَرَّمَ نَفْسَهُ صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» غرر الحکم و دررالکلم، ص ۶۶۳.

^{۱۶}. بحار الانوار، ج ۷۱، بیروت، ص ۲۶۴.

^{۱۷}. فرقان، ۶۳.

منظور از خشم بیجا، خشم و ناراحتی در امور دنیوی است، اگر چه انسان در مورد مسایل دنیوی می تواند احقاق حق کند و حق خود را بگیرد؛ اما اگر عصبانی شد این خشم بیجاست و موجب سقوط او می شود. اما عصبانیت در امور اخروی بجا و پسندیده است.

استناد روایی

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «بِالْحِلْمِ تَكْتُمُ الْأَنْصَارُ»^{۱۸} (یاران انسان به وسیله حلم زیاد می شود).
۲. در روایت دیگری نیز می فرمایند: «و بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ يُكْتُمُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ»^{۱۹} (وقتی انسان در مقابل سفيه حلم ورزید، یاران و مدافعان او نیز علیه سفيه زیاد می شوند).
۳. در جای دیگر آمده است «الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ»^{۲۰} (حلم آتش خشم را خاموش می کند).

عوامل حلم

آنچه شایسته است در این مقال پیرامونش صحبت کنیم، عوامل حلم است، یعنی چه اموری باعث پدید آمدن صفت ارزشمند حلم می شود:

۱. وفور عقل

انسان های حلیم عقل بسیار زیادی دارند.

۲. علم^{۲۱}

۳. علو همت

۴. وقار

علو همت

به خاطر اهمیت عامل سوم، یعنی علو همت، در این جا به اختصار پیرامونش صحبت می کنیم. بلند همتی، نتیجه کرامت نفس است یعنی یکی از ویژگی های انسان هایی که نفس خود را کریم و بزرگوار می دانند همت بلند آنها است و از طرف دیگر خودکرامت نفس هم محصول علو همت است،^{۲۲} و این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. به بیان واضح تر ارتباط این دو مانند ارتباط ریشه درخت با شاخ و برگ آن است که هر دو در یکدیگر تأثیر گذار هستند یعنی ریشه درخت، شاخ و برگ آن را تولید می کند و شاخ و برگ نیز موجب تقویت ریشه می شوند. البته تفاوت آنها هم در این است که ریشه تأثیر تولیدی و ایجاد بر روی شاخ و برگ دارد و شاخه و برگ تأثیر تقویتی بر روی ریشه می گذارد.

^{۱۸} غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۶.

^{۱۹} بحار الانوار، ج ۲۶، بیروت، ص ۴۱۰.

^{۲۰} غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۶.

^{۲۱} قال علی علیه السلام: «الْحِلْمُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸؛ خداوند متعال در قرآن کریم لفظ حلیم را بعد از علیم آورده است. آوردن این وصف بعد از صفت علم اشاره به علت بودن عمل برای حلم است یعنی هرچه انسان علم و آگاهی اش بیشتر شود حلمش زیادتر می شود و در مقابل هرچه جهل انسان بیشتر شود و نادان تر شود حلم او کمتر شده و شتاب و عجله و غضبش بیشتر می شود و در نتیجه بیشتر هم پشیمان می شود.

^{۲۲} قال علی علیه السلام: «الْكَرَمُ نَتِيجَةُ عُلُوِّ الْهَيْمَةِ» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۹.

ایمان و عمل صالح

در مورد انسان نیز همین‌طور است، یعنی همان‌طور که ایمان موجب انجام عمل صالح می‌شود، عمل صالح نیز ایمان انسان را تقویت می‌کند و برای همین است که اگر کسی گناه کرد و عمل صالح را ترک نمود ضربه به دین خود وارد کرده و ایمانش کم‌کم ضعیف می‌شود. انسان گناهکار نمی‌تواند ادعا کند که من هم گناه می‌کنم و هم به اعتقاداتم پایبندم؛ زیرا گناه کردن خلاف اعتقاد اوست و با انجام هر گناه ضربه‌ای به اعتقاد خودش وارد می‌کند.

قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»^{۳۳} (سپس عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام دادند این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را مسخره می‌کردند). به عبارت دیگر اعمال زشت و گناه، آهسته آهسته از عمل به فکر سرایت می‌کند و فکر را نیز آلوده و ظلمانی می‌کند.

در ریشه و شاخ و برگ نیز این چنین است که اگر کسی دائماً شاخ و برگ را اذیت کرد و هر چه آن شاخه سبز شد، آن را برید، بالاخره به جایی می‌رسد که ریشه خشک می‌شود و دست از تولید می‌کشد.

گرم و علو همت

ارتباط گرم با علو همت نیز همین‌طور است که وقتی کرامت نفس آمد، علو همت نیز به دنبال آن به وجود می‌آید. و دوباره همین علو همت موجب ازدیاد کرامت نفس می‌شود و این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

تأثیر علو همت

انسان‌هایی که صاحب همت‌های بلندند دنیا در نظرشان کوچک است و چون برای نفس خود ارزش قائلند از کارهای پست و بچه‌گانه دست می‌کشند، و در کنار آن به صفت وقار دست پیدا می‌کنند.

گمان باطل

بعضی از افراد نیز گمان می‌کنند که لازمه باوقار بودن، تکبر است و وقتی می‌خواهند انسان با هیبتی را توصیف کنند، متکبرانه توصیف می‌کنند و خود را بالاتر از دیگران می‌بینند. اما در اثر همین تکبر است که به جای جلب محبت، نفرت دیگران را برمی‌انگیزد.

اما بالعکس انسان‌های با وقار بسیار هم متواضعند اگر چه مرز بین این دو (وقار و تکبر) بسیار دقیق است. برای همین است که انسان به راحتی جرأت صحبت کردن با انسان باوقار و با هیبت را ندارد، در حالی که آن شخص با وقار متواضعانه برخورد کند. پس وقار تکبر نیست بلکه نتیجه حفظ نفس است؛ یعنی هرگاه انسان حفظ نفس نمود و کارهای پست و بچه‌گانه را ترک کرد و از شوخی و مزاح بی‌جا خودداری نمود، وقار پیدا می‌کند و با هیبت می‌شود. این شخص با این که کارهای پست و بچه‌گانه انجام نمی‌دهد اما خودش را نیز کوچکتر از دیگران می‌بیند، و در اعمال و رفتارش تواضع حاکم است.

اگر می‌بینید خبرنگاری که قصد داشت از حضرت امام (رحمة‌الله‌علیه) مصاحبه کند وقتی امام (رحمة‌الله‌علیه) به او نگاه می‌کردند زبانش بند می‌آمد و از هیبت امام (رحمة‌الله‌علیه) نمی‌توانست سؤالش را بپرسد، به خاطر متکبر بودن امام نیست بلکه عوامل دیگری دارد. امام (رحمة‌الله‌علیه) با تمام هیبت و وقاری که داشتند باز هم انسان بسیار متواضعی بودند، حتی

نسبت به کودکان، و به خصوص نسبت به فرزندان شهدا. بنابراین علو همت، از موضوعات بسیار مهم است، که انسانها در زندگی به آن نیاز دارند.

مراد از بلند همتی

اما آنچه باید به آن پرداخت، توضیح مصداق همت بلند است. همت بلند این است که انسان حد بالای کمال را در نظر گرفته و همواره برای رسیدن به آن حرکت و تلاش کند و به کمتر از آن هم راضی نباشد.

تطبیق عمل با فکر

البته فکر و عمل باید توأم با یکدیگر باشند و انسان با دیدن قله کمال باید به راه بیافتد و تا می‌تواند به سمت جلو حرکت کند. معلوم است در این راه هرکس مقداری می‌تواند پیشرفت کند و همه انسانها به نتیجه نمی‌رسند اما هدف و نیت انسان باید فتح قله کمال باشد. پس عمل انسان باید با فکر او تطبیق داشته باشد و اگر طالب دسترسی به جاهای بلند است، بیشتر هم باید تلاش کند. کم اتفاق می‌افتد که کسی بگوید هدف من کسب نمره بیست است و در عمل هم به آن برسد. معمول انسان‌ها، همت و تلاششان کمتر از هدفی است که در قصد و نیتشان، آرزو کرده‌اند.

هدف «مهدی‌گونه» شدن

به عبارت دیگر هدف انسان مهدی‌گونه‌شدن و آینه تمام‌نمای امام شدن است و انسان آفریده شده است تا به امام زمان (علیه‌السلام) برسد.

استناد قرآنی

در آیه ۱۱۹ از سوره توبه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید [که مصداق اتم آنها اهل بیت معصوم و پیامبرند].)

دستور خداوند در این آیه شریفه، معیت دائمی با امام زمان (علیه‌السلام) است. یعنی در تمام کارها و حرکات و سکنتات و اخلاق‌ها و فکرها در تمام لحظه‌های زندگی با امامت باش، و کارهایت را طوری انجام بده که رضایت امام (علیه‌السلام) را به خود جلب کنی.

مراد از «معیت» و همنشینی با امام زمان (علیه‌السلام)، همنشینی‌های جسمی و ظاهری نیست چرا که همنشینی با جسم امام زمان (علیه‌السلام) در اختیار انسان نیست بلکه به توفیق خدا انجام می‌شود و خداوند متعال هم انسان را به امر غیر اختیاری تکلیف نمی‌کند.

معیت یعنی ایجاد سنخیت روحی با امام زمان (علیه‌السلام)، به وسیله اشتراک در صفت، یعنی انسان تمام اوصافی که امام زمان (علیه‌السلام) دارند را در وجود خود به وجود آورد و اعمال و رفتارش را شبیه امام (علیه‌السلام) کند.

به عبارت دیگر مثل امام (علیه‌السلام) حرف بزند، راه برود، فکر کند، ایمان داشته باشد، نماز بخواند، مؤدب باشد و ... و بالاخره در تمام کارهایش، هر چه قدر تشابه انسان با امام (علیه‌السلام) بیشتر شود، به کمال هم نزدیکتر است. مانند شاگردی که برای یادگیری خط می‌گویند به دست استاد خوب نگاه کن و همانطور که او می‌نویسد تو هم حروف را بنویس. این شاگرد هر قدر شباهت خط خود را به استاد زیادت‌ر کند بیشتر به او نزدیک می‌شود.

پس مهم سنخیت روحی و معنوی است نه همنشینی جسمی. و چه بسا کسانی که در زمان اهل بیت (علیهم السلام) با آنها همنشین بودند اما چون سنخیت روحی با امام پیدا نکرده بودند از این همنشینی جسمی هیچ سودی عائدشان نشد. خداوند متعال در قسمت اول این آیه، انسان های با ایمان را به تقوا دعوت می کند و سپس می فرماید: همواره با صادقین همراه باشید. یعنی اگر کسی ایمان به خدا و تقوای الهی داشت، به امام نزدیک می شود و بیشتر در معیت او قرار می گیرد.

آیه شریفه، نصب العین انسان

بنابراین مناسب است انسان این آیه شریفه را بنویسید و نصب العین خود قرار دهد تا بتواند در تمام کارهایی که می خواهد انجام دهد یا ترک کند خود را شبیه امام قرار دهد.

چنین شخصی اگر فکر گناه در وجودش آمد، وقتی می فهمد با این فکر آلوده، از امام (علیه السلام) دور می شود سریعاً آن فکر را از خودش دور می کند و دائماً با امام خود مناجات می کند. چنین انسانی سراپای وجودش نور می شود، نگاه او، کلام او، اعمال او، معاملات او و...

عوامل ایجاد علو همت

۱- کرامت

همان طور که اشاره شد بهترین عامل ایجاد علو همت، کرامت است.

یعنی هر کس فهمید که کرامت نفس دارد، نه در حالت ثبوت بلکه در حالت اثبات معتقد شد که نفس کریمانه دارد مواظبت و دقت خود را افزایش می دهد تا به مقصد برسد.

مانند انسان سفید پوشی که به سفید بودن لباسش دقت دارد. این فرد اگر در گل بخواهد حرکت کند خیلی در نظافت شلوار و لباسش دقت می نماید و آهسته آهسته حرکت می کند که مبادا لباسش آلوده شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ»^{۲۴} (کسی که نفسش را گرامی می دارد، شهوات برایش پست می شود.)

انسان صاحب همت بالا، همواره برای نفس خود آنقدر ارزش قائل است که آن را شایسته دخول در بهشت می داند، شایسته لقاء امام زمان (علیه السلام) و معیت روحی با آقا می داند. و چون پایین تر از آن را خسارت می داند، به کمترش راضی نمی شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا»^{۲۵} (آگاه باشید ثمن جان شما بهشت است پس آنرا به کمتر از بهشت نفروشید.)

۲. خودداری از آنچه در دست مردم است.

انسان وقتی از دارایی ها و ویژگی های مردم اعراض کرد، همتش بلند می شود.^{۲۶} اما وقتی فکرش متوجه اموال مردم شد، چشم به آن می دوزد و مدام در فکر این است که چگونه این اموال را از دست مردم بگیرد و اگر مقداری جلوتر رفت کم کم

^{۲۴} . غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۳۷.

^{۲۵} . غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۷۷.

^{۲۶} . قال علی (علیه السلام): «الْكُفَّ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عَقْفٌ وَ كَبُرَ هِمَّةٌ» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۶.

آرزوی زوال نعمت های دیگران را می کند و یا به جایی می رسد که در حق مردم نفرین می کنند و گاهی به اقدام عملی دست زده آبروی مردم را می برد. همه این آلودگی ها به خاطر چشم داشت به مال مردم است.

۳. قناعت

کسی که در زندگی اهل ریخت و پاش است نمی تواند به همت عالی دست پیدا کند. زیرا لازمه علو همت، صرف نظر کردن از دنیاست و این شخص چون علاقه مند به دنیا است نمی تواند اهل قناعت باشد. بنابراین عمرش را در راه رسیدن به دنیا از بین می برد و خودش را فدای دنیا می کند.

اگر همت بلند در این شخص وجود داشت چون دنیا را کوچک می دید به راحتی از آن چشم پوشی کرده و خود را برای هم جواری امام (علیه السلام) و ورود در بهشت آماده می کرد.

۴- بذل احسان

انسان بلند همت، به دیگران زیاد احسان می کند.^{۲۷} در مقابل انسان بی همت از موفقیت دیگران ناراحت است تا چه رسد به یاری کردن آنها.

۵- شجاعت

شجاعت انسانها به اندازه همت آنها است^{۲۸} و هر کس هر مقداری همت دارد همان قدر هم شجاعت به خرج می دهد.

بلند همتی و لقای امام (علیه السلام)

در اصول کافی نقل شده است که همیشه ۳۰ نفر با امام زمان (علیه السلام) در ارتباط اند. و هر کس از آنها از دنیا برود فرد دیگری جایگزینش می شود.^{۲۹} سر این مطلب کم کردن غربت امام (علیه السلام) است.

پوشیده نیست که این انسانها (۳۰ نفر) افراد معمولی و عادی نیستند و در پاکی و طهارت نفس به مقامات مهمی دست یافته اند. این افراد از طرف امام (علیه السلام) مأمور انجام بعضی از امور مردم هستند. انسان بلند همت هواره باید در پی نیل به این مقام باشد و تلاش کند تا روزی در جمله این ۳۰ نفر قرار گیرد.

کرامت انسانی اقتضا می کند انسان در راه تحصیل معیت اهل بیت (علیهم السلام) و دست یافتن به مقام لقاء خداوند تلاش و کوششی بی دریغ داشته باشد و همانطور که اهل بیت (علیهم السلام) به کمال رسیدند او هم خود را به مقام کمال نزدیک کند. اگر کسی در بی همتی خود فرو رفت از مقامات با ارزش روحی عقب می ماند و همیشه در خسارت به سر می برد مگر اینکه با ایمان و عمل صالح خود را به سر منزل مقصود نزدیک نماید.

خدای متعال نیز می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^{۳۰} (مسلمًا انسان در زیان است، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل های شایسته کرده اند.)

^{۲۷} قال علی (علیه السلام): «مِنْ شَرَفِ الْهَمَّةِ بَدَلُ الْإِحْسَانِ» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۷۳.

^{۲۸} قال علی (علیه السلام): «شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هَمَّتِهِ الْحَدِيثُ» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۱۳.

^{۲۹} عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَ نَعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةٌ وَ مَا بِتَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ» (بناچار صاحب الامر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند، چه خوب منزلیست مدینه [گویا آن حضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد] و در سی وحشتی نیست [یعنی آن حضرت همراه ۳۰ یا ۲۹ نفر از اصحاب و موالیان خود می باشد و این عده اگر چه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند]. اصول کافی، ج ۱، الاسلامیة، ص ۳۴۰.

^{۳۰} عصر، ۲ و ۳.

«دانشمندی که در یکی از شهرهای ایران زندگی می‌کرد زمینی را که در حقیقت وقف امام حسین (علیه‌السلام) بود در اثر جهل و صحنه‌سازی دروغین، به ملک شخص حيله‌گری در آورد. بعد از آن یکی از یاران امام زمان (علیه‌السلام) او را بیدار کرده و وقفی بودن زمینی را آشکار می‌سازد.

آن پیرمرد این دانشمند را توبیخ می‌کند که چرا بدون اطلاع چنین عملی را مرتکب شده‌ای؟! و بعد می‌گوید: باید این اشتباه را جبران کنید به این صورت که فردا به اتفاق حاکم به خانه آن شخص حيله‌گر رفته و وارد خانه شوید. او وقف نامه اصلی زمینی را در فلان مکان مخفی کرده است آن را پیدا کنید و زمینی را به حالت وقف بازگردانید.

فردای آن روز این عالم، داستان را برای حاکم بازگو کرده و به همراه او به منزل آن فرد حيله‌گر می‌روند. حاکم نیز که از شنیدن این جریان تعجب می‌کند برای حل این معما اشتیاق بیشتری پیدا کرده و او را در این کار حمایت می‌کند.

آن فرد حيله‌گر وقتی شخص عالم را به همراه حاکم پشت درب منزل خود می‌بیند اظهار ارادت کرده و آنها را به داخل تعارف می‌کند. دانشمند نیز مستقیم به طرف همان مکانی می‌رود که از طرف امام (علیه‌السلام) به او نشان داده بودند و وقف نامه اصلی را از زیر زمینی استخراج کرده و به دست حاکم می‌دهد حاکم نیز وقتی به صحت گفتار آن عالم، اطمینان حاصل پیدا می‌کند قبالة جعلی را گرفته و پاره می‌کند.

بعد از این داستان ارادت حاکم به این دانشمند بیشتر شده و کسانی را برای مواظبت از جان او می‌گمارد. شخص عالم برای دیدار آن پیرمرد اشتیاق زیادی داشت و دوست داشت دوباره او را ملاقات کند. مدتی بعد برای بار دوم پیرمرد به خدمت عالم آمده و به او می‌گوید دیگر مصلحت نیست در این شهر بمانید. خانه خود را بفروشید و تا آخر عمر در شهر نجف ساکن شوید. وقتی به نجف رسیدید من در روز جمعه در قبرستان وادی السلام منتظر شما هستم.

این عالم دستورات او را اطاعت کرده و علی‌رغم ممانعت حاکم، بعد از فروش خانه به شهر نجف عزیمت می‌کند. صبح جمعه در زمان مقرر برای دیدار آن پیرمرد به وادی السلام می‌رود. که ناگهان او در کنارش ظاهر می‌شود و می‌گوید:

من از یاران امام زمان (علیه‌السلام) هستم و جریان زمین را نیز به دستور ایشان به شما گفتم. حضرت فرمودند: شما را مطلع کنم که به خاطر صفای طینت و پاکی درونتان شما را به جای من انتخاب کرده‌اند. پس آمده باش که وقتی از دنیا رفتم جایگاه مرا نزد امام (علیه‌السلام) پیدا می‌کنید و حل کردن بعضی از مشکلات مردم، به شما حواله داده می‌شود».

به‌هرحال همه ما انسان‌ها باید پاک شده و سعی کنیم همراه دائمی امام زمان (علیه‌السلام) شویم که در غیر این صورت خسارت غیرقابل جبرانی خواهیم کرد.

ان‌شاءالله این فراز از زیارت عاشورا در حق همه ما مستجاب شود تا همراه همیشگی و دائمی امام (علیه‌السلام) باشیم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

«الحمد لله رب العالمين»